

به نام خداوند جان و فرد



دانشگاه علامه طباطبائی

مرکز آموزش‌های نیمه‌حضورى و تخصصى آزاد

پایان‌نامه دوره کارشناسى ارشد رشته روابط بین‌الملل

سیر تحول استراتژى آمریکا در افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰

سید محمد پویا هیبت‌اللهی

استاد راهنما

جناب آقای دکتر حسین دهشيار

استاد مشاور

جناب آقای دکتر حسین سلیمی

تیر ۱۳۸۹

چکیده

در برخی کشورها، دولت حاکم قادر به حُکم راندن به نحو مؤثر و کارآمد در تمامی قلمرو کشور نیست. ضعف حاکمیت به معضلات بین‌المللی همچون رشد جنایات سازمان‌یافته و گروه‌های تروریستی انجامیده است. در بعضی دیگر از کشورها (همچون افغانستان در دوره طالبان)، دولت‌ها قلمرو خود را به خوبی اداره نکرده‌اند و به گروه‌های تروریستی پناه داده‌اند. القاعده در افغانستان، امنیت ملی آمریکا را در سرزمین آن کشور به طور جدی مورد تهدید قرار داد. ایالات متحده در واکنش به حملات ۱۱ سپتامبر ناچار شد تا به پایین کشیدن طالبان از قدرت، تأسیس دولت ملی منتخب مردم افغانستان و تلاش برای نابودی تروریست‌ها اقدام کند. دولت افغانستان برای اعمال مؤثر حاکمیت خود بر سرزمین آن کشور و مبارزه با تروریسم، نیازمند همکاری و مشارکت آمریکا به عنوان قدرت برتر در نظام بین‌الملل و متحدین آن کشور است اما این همکاری، مستلزم آن است که در کوتاه‌مدت ابعادی از حاکمیت دولت افغانستان توسط شرکای بین‌المللی، ولو با رضایت دولت مرکزی، مورد چشم‌پوشی قرار گیرد. نقض حاکمیت دولت افغانستان در مغایرت با اصل «عدم مداخله» در امور داخلی سایر کشورها است اما گاه واقعیت‌های نظام بین‌الملل، اعمال شیوه‌های جایگزین حاکمیت متعارف را ناگزیر می‌سازد. در این پژوهش به رابطه مفهوم حاکمیت و دو جلوه اساسی آن، حاکمیت حقوقی بین‌المللی و حاکمیت وستفالیایی-واتلیایی، از یکسو و استراتژی آمریکا در افغانستان و تحول این استراتژی در دوره اوباما از سوی دیگر پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: آمریکا، افغانستان، حاکمیت

فهرست مطالب

فصل اول- کلیات	۱
الف) تاریخچه مسأله	۲
ب) بیان مسأله	۴
ج) پیشینه تحقیق	۷
د) اهداف پژوهش	۸
ه) روش‌شناسی	۹
و) تعریف مفاهیم	۹
ز) سؤال اصلی پژوهش	۱۰
ح) فرضیه	۱۱
ط) متغیر مستقل	۱۱
ی) متغیر وابسته	۱۱
ک) سازمان‌دهی پژوهش	۱۱
فهرست منابع فصل اول	۱۱
فصل دوم- حاکمیت و ماهیت آن	۱۳
۲-۱) حاکمیت چیست؟	۱۴
۲-۲) حاکمیت حقوقی بین‌المللی	۱۸
۲-۳) حاکمیت و ستفالیایی-واتلیایی	۲۴
۲-۴) حاکمیت داخلی	۳۰
۲-۵) شکست حاکمیت متعارف	۳۴
۲-۶) چرا ناکامی‌های حاکمیت مهم است؟	۳۶

۳۹ مفهوم حاکمیت، نئورئالیسم و نظریه رژیم‌ها
۴۸ فهرست منابع فصل دوم
۵۱ فصل سوم- استراتژی دولت بوش در افغانستان
۵۲ (۳-۱) بسترسازی
۵۳ (۳-۲) کنفرانس بُن
۵۴ (۳-۳) تدوین قانون اساسی نوین افغانستان
۵۶ (۳-۴) اعلامیه مشترک همکاری‌های استراتژیک آمریکا- افغانستان
۵۸ (۳-۵) بازسازی و توسعه
۶۵ (۳-۶) موانع، مشکلات و کاستی‌ها
۷۳ (۳-۷) تمهیدات دولت بوش برای مواجهه با مشکلات و جبران کاستی‌ها
۷۸ فهرست منابع فصل سوم
۸۱ فصل چهارم- استراتژی دولت اوباما در افغانستان
۸۲ (۴-۱) بسترسازی
۸۷ (۴-۲) بازتعریف اهداف آمریکا در افغانستان
۸۸ (۴-۳) ابعاد نظامی استراتژی دولت اوباما در افغانستان
۹۳ (۴-۴) ابعاد منطقه‌ای استراتژی دولت اوباما در افغانستان
۹۸ (۴-۵) مبارزه با فساد
۱۰۰ (۴-۶) توسعه و بازسازی
۱۰۱ (۴-۷) مبارزه با مواد مخدر
۱۰۲ (۴-۸) همکاری بیش‌تر دولت اوباما با متحدین آن کشور
۱۰۳ (۴-۹) گفت‌وگو با عناصر میانه‌رو طالبان
۱۰۸ فهرست منابع فصل چهارم

فصل پنجم- بررسی تحول استراتژی آمریکا در افغانستان بر پایه مفهوم حاکمیت	۱۱۱
۵-۱) مروری بر مفهوم حاکمیت و ابعاد آن	۱۱۲
۵-۱-۱) حاکمیت	۱۱۲
۵-۱-۲) حاکمیت حقوقی بین‌المللی	۱۱۲
۵-۱-۳) حاکمیت وستفالیایی-واتلیایی	۱۱۵
۵-۱-۴) معضل کشورهای ورشکسته و مفهوم حاکمیت	۱۱۶
۵-۲) بررسی استراتژی دولت بوش در افغانستان بر پایه مفهوم حاکمیت	۱۱۸
۵-۲-۱) استراتژی دولت بوش در افغانستان و وضعیت حاکمیت حقوقی بین‌المللی	۱۱۸
۵-۲-۲) استراتژی دولت بوش در افغانستان و وضعیت حاکمیت وستفالیایی-واتلیایی	۱۲۱
۵-۳) بررسی استراتژی دولت اوپاما در افغانستان بر پایه مفهوم حاکمیت	۱۲۳
۵-۳-۱) استراتژی دولت اوپاما در افغانستان و وضعیت حاکمیت حقوقی بین‌المللی	۱۲۳
۵-۳-۲) استراتژی دولت اوپاما در افغانستان و وضعیت حاکمیت وستفالیایی-واتلیایی	۱۲۴
۵-۴) تحول استراتژی آمریکا در افغانستان در دوره اوپاما	۱۲۵
۵-۵) بررسی تحول استراتژی آمریکا در افغانستان در دوره اوپاما بر پایه مفهوم حاکمیت	۱۳۰
فهرست منابع فصل پنجم	۱۳۵
نتیجه‌گیری	۱۳۸
فهرست منابع	۱۴۳
پیوست‌ها	۱۵۲
چکیده به زبان انگلیسی	۱۷۰
صفحه‌عنوان به زبان انگلیسی	۱۷۱

فهرست جداول

- جدول ۱-۲) تمهیدات نهادی جایگزین ۴۷
- جدول ۱-۴) سرمایه‌گذاری آمریکا در زمینه بازسازی افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ ۱۰۷
- جدول ۱-۵) استراتژی آمریکا در افغانستان از ۲۰۰۱ تاکنون و میزان اعمال حاکمیت
و ستفالیایی-واتلیایی دولت افغانستان ۱۳۴

فصل اول

کلیات

الف) تاریخچه مسأله

در صبح روز ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ نوزده تن از وابستگان به شبکه تروریستی القاعده با ربودن چهار هواپیما، مراکز حیاتی نظام اقتصادی و سیاسی ایالات متحده را هدف قرار داده و سه هزار نفر از شهروندان آمریکا را به قتل رساندند. این واقعه هولناک در آغاز سده بیست و یکم، آمریکا را ترغیب کرد تا از برتری هژمونیک خود در نظام بین‌الملل بهره بیش تری بگیرد.

بلافاصله پس از ۱۱ سپتامبر، کنگره آمریکا مجوز استفاده از زور را علیه القاعده و پناه‌دهندگان به آن صادر کرد. اعتبار این مجوز تاکنون ادامه دارد. این طرح در سنای آمریکا با ۹۸ رأی موافق و بدون مخالف و در کنگره با ۴۲۰ رأی موافق و یک رأی مخالف تصویب شد. پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو، برای نخستین بار در تاریخ آن سازمان، ماده ۵ اساسنامه خود را اعمال کرد. بر اساس این ماده، حمله به هر یک از اعضا، حمله به همه اعضا محسوب می‌شود. شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز کاربرد کلیه ابزارهای لازم برای واکنش به حملات ۱۱ سپتامبر را تایید کرد.^۱

وفاق داخلی در آمریکا و مشروعیت بین‌المللی برای چنین واکنشی فراهم شده بود. همه از محل پایگاه اصلی القاعده باخبر بودند، تمام نگاه‌ها متوجه افغانستان شد. آمریکا پس از آن‌که طالبان از تسلیم بن لادن سر باز زد، به دستور جرج دابلیو بوش، رئیس‌جمهور وقت، نیروهای خود را به افغانستان اعزام نمود. ایالات متحده با تکیه بر حملات گسترده هوایی و با همراهی نیروهای ضدطالبان، القاعده و طالبان را از سریر قدرت به پایین کشید.

طالبان، نیروهای بنیادگرای مذهبی بودند و در زمینه‌های اجتماعی، تعریفی به غایت سنتی از مذهب داشتند. نبرد طولانی با کمونیست‌ها و نیروهای ارتش سرخ شوروی (۸۹-۱۹۷۸) موجب شده بود تا چنین برداشتی از مذهب به عنوان کارآمدترین ابزار برای مبارزه با «کفار و ملحدین»، عمومیت یابد. پس از قدرت‌گیری طالبان در ۱۹۹۶ بنیادگرایی مذهبی مبدل به اساسی‌ترین ابزار اداره جامعه شد. آن‌ها

^۱ Obama, Barack H. "Afghanistan war strategy". Huffingtonpost. Retrieved ۱ December, ۲۰۰۹. From http://www.huffingtonpost.com/۲۰۰۹/۱۲/۰۱/obama-afghanistan-speech-text-excerpts_n_۳۷۶۰۸۸.html

درصد برآمدند تا تعارضات قومی، قبیله‌ای و مذهبی جامعه پیچیده افغانستان را با تحمیل برداشت تنگ خود از مذهب، سرکوب نمایند. آن‌ها با فتوئدال‌ها، جنگ‌سالاران و رهبران قبایل از در جنگ درآمدند. این سرکوبی، مقاومت‌های بسیاری را در سراسر افغانستان در پی داشت. همزمان با درگیری‌های داخلی، نیروهای طالبان با پناه دادن به سازمان تروریستی القاعده، ستیز خود با کشورهایی را آشکار ساختند که به زعم آن‌ها کافر بودند. همزمانی درگیری در داخل و ستیز با خارج، خطای استراتژیک بزرگی بود و در نهایت موجب سرنگونی طالبان شد.^۱

پس از سقوط طالبان، کنفرانس بن از سوی سازمان ملل متحد برگزار شد و در آن، یک نهاد موقت به ریاست حامد کرزی تعیین گردید. ISAF (نیروهای امنیتی بین‌المللی در افغانستان) سازماندهی شد تا به این کشور جنگ‌زده یاری رسانند. آمریکا از آغاز، جریان‌های سیاسی افغانستان را از پشت صحنه مدیریت کرد. در ژوئن ۲۰۰۲ «لویه جرگه»، نهاد مشورتی سنتی افغان‌ها، دولت انتقالی را، همچنان به رهبری حامد کرزی، برگزید. لویه جرگه در سال ۲۰۰۴ قانون اساسی جدید افغانستان را به تصویب رساند که به موجب آن، جمهوری اسلامی افغانستان و پارلمان دو مجلسی آن کشور تأسیس شد. در همان سال، انتخابات ریاست جمهوری افغانستان برگزار شد و دولت رسمی به ریاست جمهوری کرزی تشکیل گردید.

در سال ۲۰۰۳ آمریکا در پی ادامه بهره‌برداری از مشروعیت بین‌المللی اقدام بر ضد ترور برآمد و این بار نوبت عراق بود. اما حمله آمریکا به عراق در میان کشورها و حتی در بین متحدین غربی دودستگی ایجاد کرد و موجب تضعیف اتحاد جهانی بر ضد ترور شد. رژیم صدام، ارتباطی با شبکه القاعده نداشت و پس از حمله به عراق، نشانی از سلاح‌های کشتار جمعی یافت نشد. دولت بوش از آن هنگام، سالانه نزدیک به ۱۰۰ میلیارد دلار برای جنگ عراق هزینه کرد و بیش از ۴۰۰۰ سرباز آمریکایی

^۱ دهشیار، حسین. "آمریکا و پارادایم قومی در افغانستان". *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ۱۳۸۷، شماره ۲۵۸-۲۵۷. صص

در خشونت‌های پس از سقوط صدام کشته شدند. هیچ کدام از این هزینه‌ها برای افغانستان، پایگاه اصلی تروریست‌ها، صرف نشد.

هزینه‌های سرسام‌آور جنگ مبدل به یکی از دلایل تقویت بحران اقتصادی آمریکا و کسری بودجه عظیم شد. افکار عمومی داخلی نیز، نارضایتی خود را از ادامه اشغال عراق ابراز داشت. این نارضایتی‌ها موجب شد تا دموکرات‌ها در اواخر ۲۰۰۶ اکثریت کنگره و سنا را از آن خود کنند. در اواخر ۲۰۰۸ باراک حسین اوباما به ریاست جمهوری انتخاب شد. او خروج کامل سربازان از عراق را وعده داده بود.

دولت جدید آمریکا، ساماندهی به مشکلات داخلی همچون بهبود وضع اقتصادی و اصلاح نظام بیمه درمانی را در اولویت خود قرار داد. در زمینه سیاست خارجی نیز ایالات متحده اذهان را دوباره متوجه افغانستان کرد. اوباما نیروهای آمریکایی و همچنین بودجه اختصاص داده شده به افغانستان را به میزانی بسیار بیش از دوره بوش افزایش داد.

دولت اوباما، استراتژی آمریکا در افغانستان را مورد بازبینی قرار داد، به این ترتیب که میزان مداخلات ایالات متحده در آن کشور در کوتاه‌مدت به میزان قابل توجهی افزایش پیدا می‌کند تا حکومت مرکزی تقویت شده و هسته سرسخت شورشیان طالبان و القاعده نابود شود. هدف نهایی استراتژی جدید، آن است که دولت مرکزی از لحاظ امنیتی و نظامی خودکفا شده و نیروهای نظامی بین‌المللی و از جمله نیروهای آمریکایی بتوانند از نیمه سال ۲۰۱۱ از افغانستان خارج شوند و مسئولیت ثبات و امنیت را به خود افغان‌ها واگذار کنند. این امر موجب خواهد شد تا آمریکا در هزینه‌های مربوط به حضور نظامی در سایر نقاط جهان، صرفه‌جویی کرده و مشکلات پیش روی این کشور هژمون (از جمله مسائل اقتصادی) برطرف شود.

ب) بیان مسأله

در این پژوهش، سیر تحول استراتژی آمریکا در افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ را بر پایه مفهوم حاکمیت و در چارچوب نظریه نئورئالیسم با تکیه بر نظریات «استفن کراسنر»، نظریه پرداز نئورئالیست روابط بین‌الملل، بررسی می‌کنیم.

در کنفرانس بُن در سال ۲۰۰۱ دولت انتقالی افغانستان از سوی کشورهای جهان به رسمیت شناخته شد اما این به آن معنا نبود که جامعه بین‌الملل و ایالات متحده به عنوان هژمون در امر حکمرانی در افغانستان مداخله نکنند. مداخله آمریکا در افغانستان به معنای نقض حاکمیت و به ویژه حاکمیت «وستفالیایی» دولت آن کشور است.

معاهدات «وستفالی» عبارت بودند از دو معاهده «مونستر» و «اوزنابروک» که در پایان جنگ‌های سی ساله مذهبی در ۱۶۴۸ میلادی در منطقه وستفاله و وستفالی آلمان به امضا رسید. علاوه بر آزادی‌های مذهبی، تایید حق شاهزادگان اروپا در امضای آزادانه معاهدات و قراردادهای دستاوردهای معاهدات وستفالی بودند. در نتیجه این توافقات، امپراتوری‌ها اقتدار پیشین خود را از دست دادند. شاخص عمده دوره وستفالی، پیدایش پدیده‌ای به نام دولت ملی است. دولت ملی بازیگر انحصاری نظام بین‌الملل و شالوده نظم بین‌المللی است.^۱

از آن زمان، مفهوم حاکمیت دولت ملی، مبدل به سنت نظام بین‌الملل شد. حاکمیت یعنی سلطه و اقتدار دولت در قلمرو خود. دولت حاکم، موجودیتی است که از سوی کشورهای دیگر به رسمیت شناخته شده و احکام، فرمان‌ها و قوانین آن در چارچوب یک سرزمین تعریف شده، نافذ است. اتباع دولت، ملزم به پیروی از این احکام و قوانین هستند و تنها موجودیتی که دارای صلاحیت قانون‌گذاری و اجرای قانون در یک سرزمین است، دولتی است که بر آن سرزمین حکم می‌راند. هیچ کشوری حق مداخله در امور داخلی کشوری دیگر را ندارد و این اصل، عدم مداخله، از اصول اساسی حقوق بین‌الملل است.

^۱ نقیب‌زاده، احمد. تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل. تهران: نشر قومس، ۱۳۸۳، صص ۷-۱.

با این حال، در طول تاریخ، این اصل چه از راه اجبار و چه با اختیار خود دولت‌ها زیر پا گذاشته شده است. رهبران کشورهای قدرتمند همواره در پی تحکیم و بسط قدرت خود در مناطق ضعیف‌تر جهان بوده‌اند. استعمار از نمودهای بارز چنین تمایلی است. رهبران کشورهای ضعیف‌تر نیز تنها هنگامی از اصل عدم مداخله پشتیبانی کرده‌اند که منافع شخصی آن‌ها و حتی گاه منافع ملی چنین ایجاب می‌کرده است. مواردی در تاریخ مشاهده می‌شود که رهبران کشورها از قدرت‌های خارجی دعوت کرده‌اند تا در امر حکمرانی با آن‌ها همکاری کرده و در واقع در امور داخلی آن‌ها مداخله کنند.

دولت‌ها گاهی برای آن‌که بتوانند بدهی‌های خود را به قدرت‌های خارجی بپردازند از آن‌ها خواسته‌اند تا در این امر مساعدت یا مداخله نمایند. به کار بردن واژه‌های همکاری، مشارکت، مساعدت و ... به جای واژه مداخله، ریاکاری‌ای است که هر دو طرف به آن تن می‌دهند.

اگرچه مفهوم حاکمیت و اصل عدم مداخله، همچنان مفاهیمی کلیدی در حقوق بین‌الملل به شمار رفته و دولت ملی همچنان بازیگر انحصاری نظام بین‌الملل محسوب می‌شود، اما هر چه زمان پیش‌تر می‌رود، میزان موارد چشم‌پوشی از حاکمیت و ستفالیایی دولت‌ها افزایش می‌یابد.

دولت‌های ناتوان از اعمال حاکمیت در سرزمینشان، به معضلی بزرگ برای نظم بین‌الملل مبدل شده‌اند. افزایش میزان فقر، بیماری، جنایات سازمان‌یافته (همچون قاچاق اسلحه، مواد مخدر و انسان‌ها) و گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی در قلمرو این دولت‌ها، از مظاهر این معضل هستند. چنان‌چه جامعه بین‌الملل با مدیریت کشورهای قدرتمندتر جهان به این معضلات رسیدگی نکنند، امنیت کشورها با مخاطرات جدی روبه‌رو خواهد شد.

کشور ما ایران نیز از فقدان حاکمیت مؤثر در افغانستان آسیب دیده است. افغانستان تولیدکننده ۹۰ درصد تریاک جهان است و این امر، ایران را به ترانزیت مواد مخدر تبدیل کرده است و این واقعیت، نه تنها امنیت خانواده‌ها که امنیت ملی را نیز دچار مخاطره کرده است. درگیری‌های قومی و مذهبی در افغانستان موجب شد تا در سال‌های دهه ۹۰ میلادی، پناهندگان افغان به ایران مهاجرت کنند. مهاجرت افغان‌ها در حجم وسیع، مشکلات اقتصادی بسیاری را متوجه ایران کرده است.

سرچشمه بسیاری از عملیات‌های تروریستی از جمله حملات ۱۱ سپتامبر و انفجارهای بالی، افغانستان و پاکستان هستند. به جز آمریکا، کشورهای اسلامی (همچون عراق، اردن، الجزایر، مراکش، یمن و ...) و کشورهای اروپایی (از جمله اسپانیا و بریتانیا) قربانی حملات تروریستی از جانب القاعده بوده‌اند.

بنابراین، گزیری برای جامعه بین‌الملل باقی نمی‌ماند تا در کشورهای شکننده یا ورشکسته مداخله نماید و از این راه، امنیت بین‌المللی را ارتقا دهد. حضور ناتو و آمریکا در افغانستان بر پایه قطعنامه‌های شورای امنیت را از این دیدگاه می‌توان بررسی نمود.

در دوره بوش، دولت آمریکا توجه خود را به عراق معطوف کرد و بسیاری از منابع مورد نیاز برای افغانستان را از فرماندهان آمریکایی و نمایندگان غیرنظامی در آن کشور دریغ کرد، زیرا ایالات متحده در آن زمان، عراق را مرکز ثقل تروریسم می‌دانست. با انتخاب اوباما، نگاه به جغرافیای خطر تغییر کرد و افغانستان به عنوان گرانیگاه تروریسم قلمداد شد. میزان بودجه، منابع، نیروهای نظامی و کارشناسان غیرنظامی در افغانستان افزایش یافت، انسجام استراتژی آمریکا در آن کشور بیش‌تر شد و به منظور نیل به موفقیت، معیارهایی برای سنجش میزان کامیابی در دستیابی به اهداف و همچنین جدول زمان‌بندی برای خروج نیروهای نظامی طراحی شد. در این استراتژی، نوع رابطه آمریکا با دولت کابل تغییر یافت. ایالات متحده در زمینه نحوه عمل دولت افغانستان، توجه و سخت‌گیری بیش‌تری از خود نشان می‌دهد تا از میزان فساد اداری و مالی و ناکارآمدی دولت بکاهد.

این پژوهش در پی آن است که نشان دهد که در دوره اوباما در مقایسه با دولت بوش، مداخله بیش‌تری در کار دولت ملی در افغانستان صورت می‌گیرد اما هدف نهایی از مداخله بیش‌تر، آن است که حکومت مرکزی تقویت شده و دست‌کم از لحاظ امنیتی و نظامی در کوتاه‌مدت خوداتکا باشد تا ایالات متحده بتواند نیروهای نظامی خود را از افغانستان خارج نماید.

ج) پیشینه تحقیق

منابع داخلی و خارجی بسیاری در رابطه با استراتژی آمریکا در افغانستان منتشر شده که در این پژوهش به تعدادی از آن‌ها ارجاع داده شده است. عناوین این مآخذ را می‌توان در فهرست منابع این تحقیق مشاهده کرد. با این حال با پژوهشی که استراتژی ایالات متحده در افغانستان را بر اساس مفهوم حاکمیت بررسی شده باشد، مواجه نشده‌ایم.

در پژوهش حاضر، چنین تحلیلی صورت خواهد گرفت. مفهوم حاکمیت از آثار استفن کراسنر وام گرفته شده است. کراسنر، تمهیدات سازمانی (شیوه‌های حاکمیت) جایگزین را در مصادیقی همچون بوسنی، کوزوو و خط لوله چاد-کامرون بررسی کرده اما در مقالات خود از مورد افغانستان صرفاً نام برده و نظریه خود را با جزییات استراتژی آمریکا در آن کشور، تطبیق نداده است. عناوین بیش‌تر مقالات و کتاب‌های وی در فهرست منابع پژوهش ذکر شده است.

د) اهداف پژوهش

در این پژوهش به مفهوم حاکمیت و دو جلوه اساسی آن، حاکمیت حقوقی بین‌المللی و حاکمیت وستفالیایی-واتلیایی، پرداخته می‌شود و سپس کوشش می‌شود تا از میان پدیده‌های دخیل در تحول استراتژی آمریکا در افغانستان، ارتباط میان نگاه دولت اوپاما به مقوله حاکمیت دولت افغانستان و استراتژی مذکور کشف گردد.

همزمان، پیکره جدیدی از اطلاعات یا داده‌ها پیرامون تحول استراتژی یادشده، گردآوری شده و سعی می‌شود تا معرفت یا درکی اجمالی از استراتژی‌های به کار برده شده در افغانستان از سوی ایالات متحده از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ میلادی به دست آید.

در این پژوهش، استراتژی‌های اعمال شده در افغانستان در دو دوره بوش و اوپاما تلویحا مورد ارزشیابی قرار گرفته و استراتژی جدید به عنوان راهبردی کارآمدتر معرفی می‌شود، اما با توجه به زمان محدودی که از اعلام و اجرای استراتژی دولت اوپاما در افغانستان می‌گذرد، در مورد کامیابی یا ناکامی نهایی این استراتژی، پیش‌بینی صورت نخواهد گرفت.

در پژوهش به تعامل میان آمریکا و سایر کشورها یا نهادهای بین‌المللی در زمینه ایجاد امنیت و بازسازی در افغانستان اشاره می‌شود اما سیاست‌های کشورهای دیگر و سازمان‌های بین‌المللی (همچون دولت‌های همسایه افغانستان، ناتو، اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد) مورد بررسی قرار نخواهد گرفت. در مواردی برای اثبات محفوظ ماندن حاکمیت حقوقی بین‌المللی افغانستان در سال‌های اخیر، به اسنادی اشاره خواهد شد که سازمان‌های بین‌المللی و یا کشورهای غیر از آمریکا، تلویحا یا تصریحا، دولت افغانستان را به رسمیت شناخته‌اند. گروه‌بندی‌های سیاسی و جزئیات تحولات داخلی افغانستان در کانون توجه این تحقیق قرار ندارد اما به ارتباط کلی این موارد با سیاست‌های آمریکا در این کشور اشاره می‌شود.

ه) روش‌شناسی

در این پژوهش، علت‌یابی پدیده‌ها مدّ نظر نیست و صرفا کوشش می‌شود تا از میان پدیده‌های دخیل در تحول استراتژی آمریکا در افغانستان، ارتباط میان نگاه دولت اوپاما به مقوله حاکمیت دولت افغانستان و تحول در استراتژی مذکور کشف و توصیف گردد.

شیوه گردآوری اطلاعات و داده‌ها، روش کتابخانه‌ای می‌باشد. این داده‌ها در زمره مصنوعات اجتماعی جای می‌گیرند، زیرا شامل آمارها، اسناد و تحلیل‌هایی است که توسط دیگران ثبت و حفظ شده و مورد استفاده پژوهشگر قرار می‌گیرد. بدیهی است که این داده‌ها، اطلاعات دست دوم است، زیرا توسط محققان دیگر جمع‌آوری شده و در این پژوهش به عنوان مواد اولیه مورد استفاده قرار می‌گیرد. این داده‌ها، هم اطلاعات کیفی و هم داده‌های کمی را در بر می‌گیرند. مقطع زمانی انتخاب غالب این داده‌ها از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ می‌باشد.

و) تعریف مفاهیم

۱) تحول در استراتژی آمریکا در افغانستان:

تحول در استراتژی ایالات متحده در افغانستان موارد زیر را شامل می‌شود:

۱-۱) انتقال گرانیگاه مبارزه با تروریسم از عراق به افغانستان.

۱-۲) افزایش نیروها.

۱-۳) طرح معیارهایی برای سنجش میزان کامیابی و یا ناکامی در راه نیل به اهداف تعریف شده.

۱-۴) جایگزینی استراتژی «تکیه بر نیروهای متعارف» با استراتژی «ضد شورش».

۱-۵) تأکید بر لزوم خروج نیروها از افغانستان.

۱-۶) اهمیت بیش‌تر پاکستان در جنگ با تروریسم.

۱-۷) جنگ با فساد داخلی.

۱-۸) اهمیت بیش‌تر توسعه و بازسازی.

۱-۹) مبارزه بیش‌تر و هوشمندانه‌تر با مواد مخدر.

۱-۱۰) چندجانبه‌گرایی آمریکا و همکاری بیش‌تر با جامعه بین‌المللی برای حل مشکلات افغانستان.

۲) افزایش میزان تأثیرگذاری آمریکا در صحنه داخلی افغانستان:

ارجحیت افغانستان نسبت به عراق برای دولت اوباما به افزایش میزان توجه آمریکا به آن کشور انجامید.

این بذل توجه، خود را در حضور نظامی و غیر نظامی پررنگ‌تر ایالات متحده در افغانستان در مقایسه با

دوره بوش نشان داد. حضور پررنگ‌تر آمریکا چه در حوزه نظامی و چه در حوزه غیرنظامی، مستلزم

چشم‌پوشی بیش‌تر از حاکمیت دولت افغانستان است.

ز) سؤال اصلی پژوهش

تغییر در استراتژی آمریکا در افغانستان از زمان بوش تا اوباما چه تأثیری بر مقوله حاکمیت در این کشور داشته است؟

ح) فرضیه

تغییر در استراتژی آمریکا در افغانستان منجر به حضور وسیع‌تر و تأثیرگذاری فزون‌تر ایالات متحده در صحنه داخلی افغانستان شده است.

ط) متغیر مستقل

تغییر استراتژی آمریکا در افغانستان.

ی) متغیر وابسته

افزایش تأثیرگذاری آمریکا در صحنه داخلی افغانستان.

ک) سازمان‌دهی پژوهش

به جز فصل حاضر که به کلیات پژوهش می‌پردازد، این تحقیق، چهار فصل دیگر را شامل می‌شود. فصل دوم چارچوب نظری پژوهش، یعنی مفهوم حاکمیت و ماهیت آن، را دربرمی‌گیرد. در فصل‌های سوم و چهارم به توصیف استراتژی دولت‌های بوش و اوباما در افغانستان پرداخته می‌شود. در فصل پنجم، پس از مروری بر مطالب طرح‌شده، تحول استراتژی آمریکا در افغانستان در دوره اوباما برپایه مفهوم حاکمیت و نگاه متفاوت دولت اوباما به مقوله حاکمیت در افغانستان بررسی می‌شود. در پایان، نتیجه‌گیری و جمع‌بندی نهایی ارائه خواهد شد.

فهرست منابع فصل اول:

۱. Stephen D Krasner. "The hole in the Whole:

Sovereignty, Shared Sovereignty, and International Law". *Michigan Journal of International Law*. Retrieved ۱۱ May, ۲۰۰۴.

From <http://students.law.umich.edu/mjil/article-pdfs/v۲۵n۴-krasner.pdf>

۲. Barack H Obama. "Afghanistan war strategy".

Huffingtonpost. Retrieved ۱ December, ۲۰۰۹. From

http://www.huffingtonpost.com/۲۰۰۹/۱۲/۰۱/obama-afghanistan-speech-text-excerpts_n_۳۷۶۰۸۸.html

۳. علیرضا ازغندی، جلیل روشندل. *مسائل نظامی و استراتژیک معاصر*. تهران: سازمان

مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۶.

۴. حسین دهشیار. "آمریکا و پارادایم قومی در افغانستان". *اطلاعات*

سیاسی-اقتصادی، ۱۳۸۷، شماره ۲۵۸-۲۵۷. صص ۱۵-۴.

۵. احمد نقیب‌زاده. *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل*. تهران: نشر قومس، ۱۳۸۳.

فصل دوم

حاکمیت و ماهیت آن